تجلى معنوى زكات‏

محمد بهرامى‏

هر يك از دستورات دين مبين اسلام، جنبه‏اى ظاهرى و جنبه‏اى باطنى دارد. بُعد ظاهرى يعنى وقوع فعل در عالم خارج و بعد باطنى يعنى آثارى كه از انجام آن عمل در روان انجام دهنده ايجاد مى‏شود.

در اين ميان، برخى اعمال از لحاظ بعد معنوى در بالاترين درجات قرار دارند، مانند نماز، زكات، خمس و غيره. از اين روست كه در روايات متعددى اين گونه اعمال از اركان دين اسلام به حساب آمده‏اند. زكات يكى از اين اركان و از مهم‏ترين آنهاست.

گاهى خداوند متعال در يك اعجاز يا كرامت، بندگان خود را به عظمت بُعد معنوى و ملكوتى برخى از اعمال و عبادات متوجه مى‏سازد.

آنچه در اين نوشتار مورد نظر است معجزه‏اى است كه در مورد پيرمرد روستايى باتقوايى به نام «كربلايى كاظم ساروقى»اتفاق افتاده است؛ فردى كه به جهت تقيّد هميشگى و اخلاص حقيقى در پرداخت زكات، بر اثر عنايتى ويژه از عالم غيب، در يك لحظه حافظ كل قرآن شد و علما و بزرگان عصر وى، به معجزه بودن اين حادثه گواهى دادند.

كربلايى محمد كاظم ساروقى در حدود سال 1300 ه. ق در روستاى ساروق از توابع اراك به دنيا آمد. حكايت حفظ قرآن او در عنفوان جوانى بوده است و به علت اين كه بيم داشته اين معجزه از او دور شود به كسى اظهار نمى‏داشت تا اين كه در پنجاه سالگى، اطرافيان او از مسئله معجزه او با خبر مى‏گردند و داستان او مشهور مى‏شود.(1)

حكايت اعجاز

درباره چگونگى اين اعجاز، نقلهاى مختلفى وجود دارد كه به دو نقل معتبر اكتفا كرده و آنگاه به تأييدها و سخنان علما و مراجع درباره اين معجزه مى‏پردازيم و در پايان به چند نكته مهم اشاره مى‏كنيم.

نقل اول با يك واسطه از خود كربلايى كاظم است. آقاى سيد اسماعيل علوى بروجردى مى‏گويد: من روزى خدمت كربلايى كاظم رسيدم و از او درباره معجزه حفظ قرآن او پرسيدم، كربلايى كاظم در اين باره چنين گفت:

«من در اراضى مربوط به پدرم كار مى‏كردم، هر ماه رمضان آقا [روحانى‏] مى‏آمد و بعد از نماز موعظه مى‏كرد؛ من هم مى‏رفتم؛ چند روزى [بود كه‏] از خمس و زكات حرف مى‏زد و مى‏گفت مال و لباس اگر خمس داده نشود حرام است و نمى‏شود در آن نماز خواند و بركت مال از بين مى‏رود.

من از آن روز با اطرافيانم حرف و دعوا داشتم كه [شما ]زكات نمى‏دهيد، نماز ما قبول نيست [و]غذاى ما حرام است، [اما] آنان توجه نمى‏كردند. ديدم كار خلاف است. تصميم گرفتم از نزد پدر و مادر و كسانم بروم آبادى ديگر و خودم كار كنم؛ به عنوان قهر به آبادى ديگرى رفتم. در آنجا با عملگى، جمع هيزم [و ]خاركشى و امثال اينها كار مى‏كردم و زندگى فقيرانه‏اى داشتم.

پس از چند سال اطرافيانم آمدند مرا بردند ساروق؛ پدرم قطعه زمينى به من داد و سه خروار گندم كه براى خودم زراعت كنم. من زمين را آماده كردم و زكات سه خروار گندم را دادم به فقرا و خدا بركت داد و زراعت من خوب شد. هر سال به هنگام خرمن، زكات را جدا نموده به فقرا مى‏دادم و اگر زراعت خوب بود از مال خودم هم [علاوه بر زكات‏] مى‏دادم.

تا اين كه در سالى گندم و خرمن من حاضر بود ولى باد نمى‏آمد، ناراحت بودم كه زودتر باد بيايد تا من خرمن را باد بدهم و گندم را جدا كنم و زكات را بدهم.

روزى براى باد دادن خرمن رفتم، باد نيامد. مقدارى با دست و پا كوبيدم و گندم تهيه كردم؛ مختصرى بود با علوفه‏اى كه جمع كرده بودم و زمين نزديك امام زاده بود. رفتم روى سكوى درِ امام زاده قدرى استراحت كردم؛ خواستم بيايم [كه ]دو نفر جوان رو به امام زاده مى‏آمدند؛ عمامه نداشتند و لباس بلند و سفيد و تميزى داشتند. به من كه رسيدند يكى از آنها گفت:

كربلايى كاظم! بيا برويم امام زاده.

گفتم: زيارت كرده‏ام، بايد بروم.

گفتند: نه با ما بيا.

فكر كردم [شايد] بلد نيستند، با آنها رفتم وارد امام‏زاده شديم، حمد و قل هوالله خواندند. رفتيم به امام زاده ديگر حمد و قل هو الله خواندند. آنان سقف گنبد [را] تماشا مى‏كردند، من هم سر بالا كردم، نوشته‏هايى ديدم خيلى نورانى. آنها مى‏خواندند.

يكى از آنها به من گفت: بخوان!

گفتم: من ملا نرفته‏ام، سوادى ندارم.

فرمود: بخوان!

گفتم: نمى‏دانم.

دست روى شانه من گذاشت و فشار شديدى داد، [بعد ]شروع كرد به خواندن، من هم با او خواندم.

حالى عارض من شد؛ چشمم سياهى رفت، ديگر كسى را نديدم [و ]همان جا به خواب رفتم يا بى هوش شدم، نمى‏دانم.

وقتى كه به هوش آمدم از شب خيلى گذشته بود. آمدم بيرون، علوفه و گندم آنجا بود، برداشتم آمدم منزل.

اطرافيانم با من دعوا كردند كه كجا بودى تا به حال چرا دير آمدى؟ وقتى از امام‏زاده به ده مى‏آمدم ديدم قرآن مى‏خوانم. صبح فرداى آن شب ديدم باز هم قرآن مى‏خوانم.

ملايى بود كه بچه‏ها را درس مى‏داد، رفتم پيش او؛ گفتم: آقا من قرآن را ياد گرفته‏ام. گفت: شما كه ملا نرفته‏اى و درس نخوانده‏اى. گفتم: نمى‏دانم ولى قرآن مى‏خوانم. گفت: بخوان! خواندم. قرآن را باز كرد [و] از چند جاى قرآن گفت، اول سوره را، من بقيه را خواندم.»(2)

نقل دوم: در اين نقل، جريان حافظ شدن كربلايى را با تفصيلى نسبتاً بيش‏تر چنين نقل كرده‏اند:

«كربلايى كاظم در حالى كه روى سكوى جلوى امام‏زاده نشسته بود مى‏بيند دو نفر جوان زيبا و با شكوه به نزد او مى‏آيند و بدون آشنايى قبلى مى‏گويند: كربلايى كاظم! آيا نمى‏آيى برويم در اين امام‏زاده فاتحه‏اى بخوانيم؟

كربلايى كاظم مى‏گويد: آقا قبلاً من به زيارت رفته‏ام و حالا مى‏خواهم بروم منزل [و] اين علوفه‏ها را به منزل برسانم.

ولى آنها مى‏گويند: خيلى خوب، حالا بارت را بگذار همين جا و با ما بيا فاتحه‏اى بخوانيم. [بعد ]آن دو نفر از جلو و كربلايى كاظم از دنبال، روانه امام‏زاده مى‏شوند. آن دو نفر اول به امام‏زاده‏اى كه جلوتر است وارد مى‏شوند و فاتحه‏اى مى‏خوانند و سپس به امام زاده بعدى‏كه قدرى دورتر است مى‏روند و داخل امام‏زاده مى‏شوند و چيزهايى و ادعيه‏اى مى‏خوانند كه كربلايى كاظم نمى‏فهمد و همان طور ساكت و خاموش كنار آنها مى‏ايستد، ولى مشاهده مى‏كند كه داخل امامزاده روشن است و اطراف [ديوارهاى‏] امام‏زاده كلماتى نورانى نوشته شده است.

يكى از آن دو رو به كربلايى كاظم مى‏كند و مى‏گويد: محمد كاظم! چرا چيزى نمى‏خوانى؟ محمد كاظم مى‏گويد: آقا! آخر من ملا نرفته‏ام، من كه سواد ندارم.

جوان ناشناس مى‏گويد: ولى تو مى‏توانى بخوانى. آن وقت دستش را روى سينه او مى‏گذارد و فشار مى‏دهد و مى‏گويد: حالا بخوان! كربلايى كاظم مى‏گويد: چه بخوانم؟ آن آقا مى‏گويد اين طور بخوان:

«انّ ربّكم اللّه الّذى خلق السموات و الارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار يطلبه حثيثاً و الشمس و القمر و النجوم مسخّرات بأمره ألا له الخلق و الامر تبارك الله ربّ العالمين ادعوا ربّكم تضرعاً و خُفيةً انّه لا يحبّ المعتدين و لا تفسدوا فى الارض بعد اصلاحها و ادعوه خوفاً و طمعاً انّ رحمت الله قريب من المحسنين و هو الذى يرسل الرياح بُشراً بين يدى رَحمَته حتى اذا أقَلّت سحاباً ثقالاً سُقناهُ لبَلَد ميّت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به مِن كلّ الثّمرات كذلك نُخرجُ الموتى لعلكم تذكّرون و البلَدُ الطّيّبُ يَخرُجُ نباتُه باذن ربّه والذى خَبُثَ لا يخرُجُ الا نَكِداً كذلك نُصَرّفُ الاياتِ لقوم يشكرون لقد أرسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبُدوا الله مالكم من اله غيرُهُ انّى اخافُ عليكم عذابَ يومٍ عظيمٍ»(3)

كربلايى كاظم تا آخر آيه را مى‏خواند و آيه تمام مى‏شود [بعد] بر مى‏گردد كه حرفى بزند يا سئوالى بكند، مى‏بيند هيچ كس همراهش نيست و خودش تنها درون امام‏زاده ايستاده است و نوشته‏اى هم روى سقف نيست و سقف تاريك است و از آن دو نفر جوان هم خبرى نيست.

كربلايى كاظم با مشاهده اين وضع ناگهان دچار چنان ترس و رعب و وحشتى مى‏شود كه به زمين مى‏افتد و بيهوش مى‏شود.»(4)

نقلهاى ديگرى هم از اين جريان شده است كه مضمون همه آنها يكى است.

تصديق و گواهى علما و بزرگان شيعه‏

آنچه اين واقعه را مورد تأييد و تصديق كامل قرار داده است سخنان برخى از علما و بزرگان شيعه است كه در اينجا به مواردى از آنها اشاره مى‏كنيم:

1 - آيت الله شهرستانى‏

مرحوم آيت الله شهرستانى از اولين كسانى است كه بر حفظ قرآن كربلايى كاظم واقف شده و او را به گروه بسيارى از مؤمنان معرفى كرده و مجالس متعددى با كربلايى كاظم داشته است.

ايشان در يك مجلس در همدان به كربلايى كاظم مى‏گويد: عبارت «و من آياته» در چند جاى قرآن [آمده‏] است؟ كربلايى كاظم مى‏گويد: در يازده جاى قرآن اين عبارت آمده است. هفت مورد آن در سوره روم است، دو آيه در سوره «حم عسق» و دو آيه در سوره «حم سجده» و آن هفت آيه كه در سوره روم است عبارتند از:

1 - و من آياته أن خلقكم من تراب ثم...

2 - و من آياته أن خلق لكم من انفسكم ازواجاً...

3 - و من آياته خلق السموات و الارض و اختلاف ألسنتكم...

4 - و من آياته منامُكم بالليل و النهار...

5 - و من آياته يريكُم البرق خوفاً و طمعاً...

6 - و من آياته أن تقوم السماء و الارض بأمره...

7 - و من آياته أن يُرسل الرّياح مبشرات...

و در سوره «حم عسق» (شورى):

1 - و من آياته خلق السموات و الارض و ما بثّ فيهما...

2 - و من آياته الجوارُ فى البحر كالاعلام...

و در «حم فصّلت» هم آيه‏اى است كه سجده واجب دارد كه كربلايى كاظم آن را نخواند و دومين آيه اين است:

و من آياته‏ترى الارض خاشعة فاذا أنزلنا عليها...

آية الله شهرستانى آيات را مى‏نويسد و مى‏فرمايد: ديگر بس است تا همين جا نشان مى‏دهد كه اين يك موهبت الهى است.(5)

2 - علامه امينى، صاحب الغدير

كربلايى كاظم در نجف اشرف خدمت آية الله علامه امينى - صاحب الغدير - نيز مشرف مى‏شود و علامه امينى ضمن گفت‏وگوها و آزمايشهاى متعدد مى‏گويد: كربلايى كاظم! كلمه «ربا» چند بار و در كجاى قرآن آمده است؟

كربلايى كاظم مى‏گويد: هفت بار، پنج تا در سوره بقره، يكى هم در سوره آل عمران (يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الرّبا) و ديگرى هم در سوره نساء (و أخذهم الرّبا و قد نهوا عنه و أكلهم اموال الناس باالباطل).(6)

3 - ملاقات با مراجع تقليد قم‏

كربلايى كاظم دفعات متعدد به قم آمده و در حقيقت او را به قم آورده‏اند. او در قم با بسيارى از علما و بزرگان ملاقات كرد. كربلايى كاظم در قم از راحتى بيش‏ترى برخوردار بود؛ چون جاى او بيش‏تر اوقات در مدرسه فيضيه بود و هر شب و روز به حجره يكى از طلاب دعوت مى‏شد و در هر جلسه گروه زيادى به ديدن او مى‏آمدند و سئوالات گوناگونى درباره قرآن از او مى‏پرسيدند؛ در مورد خواص آيات، تعداد كلمات، تعداد حروف در قرآن، كدام آيه بيش از ديگر آيات حرف ميم دارد، كدام سوره چند حرف ق دارد و از اين قبيل.

كربلايى كاظم در قم به محضر بسيارى از اهل علم و بزرگان رسيده است كه از ميان آنان مى‏توان از حضرات آيات حاج سيد احمد زنجانى، آيةالله سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، آيةالله سيد محمد حجت كوه‏كمره‏اى، مرحوم سيد صدرالدين صدر و آيةالله حاج سيد حسين بروجردى طباطبايى - قدس الله اسرارهم الشريفه - ياد كرد.

مرحوم آية الله زنجانى از كربلايى كاظم به «كشف الآيات زنده و متحرك» تعبير مى‏فرمود و آيت‏الله صدر فرموده بود: اين مرد كشاورز چه عملى داشته است كه اين طور مورد عنايت پروردگار قرار گرفته است.

4 - ملاقات كربلايى كاظم با آيةالله بروجردى‏

آقاى سيد اسماعيل علوى در سال 1330 شمسى مرحوم كربلايى كاظم را به قم مى‏آورد و به منزل آيةالله بروجردى مى‏برد. در مورد ملاقات كربلايى كاظم با مرحوم آيةالله بروجردى روايات متعددى نقل شده كه در اينجا روايت را از زبان خود كربلايى كاظم مى‏شنويم كه براى آقاى غله‏زارى نقل كرده است.

كربلايى كاظم در اين مورد با تعبيرات دهاتى خودش چنين مى‏گويد:

«در منزل آقا، من آهسته آهسته قرآن مى‏خواندم. ديدم همه آنها كه با آقاى آيت الله كار داشتند بيكار نشسته‏اند. گفتم: چرا بيكار نشسته‏ايد، لااقل تا تشريف آوردن آقا، قرآن برخوانيد، باز ديدم كه قرآن نمى‏خوانند، خود من قرآن مى‏خواندم، آنها كه ديدند من قرآن مى‏خوانم گفتند: تو اين همه آيه‏ها را چه طور حفظ كرده‏اى؟ گفتم: ما درس نخوانده‏ايم، همين طورى به ما موهبت شده، آنها گفتند: شما همان كربلايى كاظم هستى؟ گفتم: بله.

آنها رفتند به آيت‏الله خبر دادند. بعد آيت‏الله تشريف آوردند، پس از احوال پرسى يك صفحه قرآن را باز كردند، فرمودند: دنبال اين آيه را بخوان: " اذ يَعِدَكُمُ اللّه احدى الطائفتين "، من گفتم: واو آن را نخوانديد، آيه هست: " و اذ يعدكم‏الله "، ايشان لبخندى زدند و حاضران با من تندى كردند و گفتند: آقا درست خوانده‏اند!

من گفتم: شما اين قرآن را بگيريد پيدا كنيد. آنها قرآن را آوردند خيلى گشتند پيدا نكردند. گفتم: بدهيد برايتان پيدا كنم. قرآن را گرفتم و آيه را در سوره «انفال» نشان دادم. همه ديدند آيه آن طور است كه من خوانده‏ام.

بعد ايشان آيات ديگرى خواندند و من دنباله آنها را قرائت كردم و گفتم در كدام سوره و در كدام جزء است. آقا فرمودند: كربلايى كاظم بيا با هم مصافحه كنيم. من جلو رفتم با آقاى آيت الله ديده بوسى كردم.

من به آقا عرض كردم: شما اين همه از من پرسيديد ديدى كه من دانستم، حالا من مى‏خواهم يك كلام از شما بپرسم. آقا تبسمى كرد و حضار از اين سئوال من به خنده افتادند. بعد آيت‏الله فرمودند: بپرس. گفتم: بگو ببينم كدام سوره است كه هفت حرف ندارد؟ آقا قدرى فكر كرد و فرمود: به خاطر ندارم، شما خودت بگو.

من گفتم: آن سوره فاتحةالكتاب است كه هفت حرف ندارد و چون اين هفت حرف مربوط به هفت طبقه جهنم است آن را از فاتحةالكتاب كه سوره رحمت است برداشتند و آن هفت حرف اين است: «ث»، «ج»، «خ»، «ز»، «ش»، «ظ»، «ف»،

بعد كربلايى كاظم آياتى را مى‏خواند كه اين حروف در آنها آمده كه آنها در كلمات «ثبور»، «جهنم»، «خسران»، «زقوم»، «شقوا»، «لظى» و «فزع» آمده است.

كربلايى كاظم مى‏گويد: آقاى آيت‏الله بروجردى قلم و كاغذ خواستند و اينها را نوشتند (دستور فرمودند نوشتند) بعد هم صد تومان به ما انعام دادند.»(7)

در نقل ديگرى آمده است كه آيت‏الله بروجردى درباره كربلايى كاظم فرموده بودند:

«ما سوره حمد را نمى‏توانيم از آخرش بخوانيم ولى او سوره بقره را مى‏تواند از انتها به اولش بخواند.»(8)

5 - حاج شيخ صدرالدين حائرى شيرازى‏

ايشان مى‏گويد: روزى وارد مدرسه فيضيه شدم، ديدم طلبه‏ها دور پيرمردى 40 يا 50 ساله جمع شده‏اند و از او سئوالهاى گوناگونى مى‏پرسند. مثلاً مى‏پرسيدند: فلان سوره چند تا الف دارد يا فلان سوره چند تا «ب» يا «ن» دارد و او بلافاصله جواب مى‏داد.

از او دعوت كردم به مدرسه حجت بيايد. من از او سئوالاتى كردم. راجع به خشيت الهى پرسيدم، گفت: سوره زلزال را بخوان؛ راجع به رزق پرسيدم، گفت: 60 مرتبه آيه «و من يتق الله» را بخوان. حالا دليل اين جوابها چه بود من نمى‏فهميدم.

كربلايى كاظم درباره حفظ قرآن خود مى‏گفت: در سينه من تمامى قرآن به خط سبز نوشته شده است و گله دارم كه چرا طلبه‏ها از من سئوالات ريشه‏اى و اساسى نمى‏پرسند؛ از نزول آيات و باطن قرآن نمى‏پرسند و فقط از تعداد حروف و آيات ظاهرى سئوال مى‏كنند.(9)

6 - آيةالله مكارم شيرازى‏

ايشان در نوشته‏اى كه براى آقاى اسماعيل كريمى - فرزند كربلايى كاظم - مرقوم فرموده‏اند آورده‏اند:

«وقتى كربلايى كاظم به قم آمد مورد استقبال فضلاى حوزه علميه و مراجع بزرگ قرار گرفت و با امتحانات پى در پى ثابت شد اين مسئله يك امر عادى نيست. همه جا با اعجاب از او ياد مى‏كردند و مورد اكرام و احترام بود.

تسلط او به پيدا كردن آيات از نسخه‏هاى مختلف عجيب‏تر از حافظه او بود. هرگاه قرآنى به دست او مى‏دادند و مى‏گفتند فلان آيه را پيدا كن، قرآن را باز مى‏كرد، آيه در همان صفحه يا يك ورق قبل و يا يك ورق بعد بود. شرح حال او آميخته با قراين فراوان بود، حتى افراد دير باور را به خضوع وادار مى‏كرد. خداوند رحمتش كند.»(10)

7 - آيةالله العظمى حاج سيد محمد تقى خوانسارى‏

مرحوم آيةالله حاج سيد محمد تقى خوانسارى - صاحب نماز باران مشهور و از مراجع تقليد - پس از امتحانات متعدد به كربلايى كاظم فرمود: آيا مى‏توانى قرآن را از آخر به اول بخوانى؟ او گفت: بله و شروع كرد به خواندن سوره بقره كه بزرگ‏ترين سوره قرآن است و بعد از قرائت چند آيه، مرحوم خوانسارى فرمود:

بسيار عجيب است؛ من شصت سال است سوره «قل هو الله احد» را مى‏خوانم، نمى‏توانم بدون تأمل آن را از آخر به اول بخوانم ولى اين مرد عامى روستايى، سوره بقره را كه 286 آيه است بدون تأمل به شماره معكوس مى‏خواند.(11)

8 - نظر برخى ديگر از بزرگان‏

مرحوم آيت‏الله حجت كوه‏كمره‏اى - از مراجع تقليد - هرگاه كربلايى كاظم را مى‏ديد احترام گذارده او را معجزه مقام ولايت مى‏دانست. مرحوم علامه طباطبايى در ملاقات با كربلايى كاظم از او تجليل كرده او را كشف‏الآيات متحرك و قابل اعتماد مى‏خواند.(12)

نمونه‏هايى ديگر از تسلط كربلايى كاظم‏

1 - مرحوم شهيد عبدالحسين واحدى - از فدائيان اسلام - كلماتى متشابه از چند سوره را كنار هم گذارده در محضر جمعى از علما آنها را خواند. هيچ كس احتمال نداد كه آنها تلفيقى باشد؛ چون خيلى متشابه بود.

ولى كربلايى كاظم، كلمه كلمه آن را خوانده و بيان مى‏كرد كه اين متعلق به كدام آيه و از كدام سوره است كه تقريباً آنها 20 كلمه از بيست آيه بودند و او همه را يك به يك نام برد و تلاوت كرد و در آخر هم گفت: چند «واو» هم از جيب خودتان به آن اضافه كرده‏ايد! اين امتحان در محضر گروه زيادى از علما بود و همه به كربلايى كاظم احسنت گفته بر او آفرين خواندند.(13)

2 - از كربلايى كاظم سئوال شد: كدام آيه از آيات قرآن بيش از ساير آيات حرف «ميم» دارد؟ ايشان گفت: اين آيه «قيل يا نوح اهبِط بسلامٍ منّا و بركاتٍ عليك و على اُمَمٍ ممّن معك و اُمَمٌ سَنمتعهُم ثمّ يَمَسُّهُم منّا عذابٌ اليمٌ»(14)

3 - نقل شده است كه كتاب تفسير صافى را به كربلايى كاظم دادند و گفتند: اين قرآن است، آن را بگير و بخوان! او كتاب را گرفت و به آن نظر كرد و گفت: اين تمامش قرآن نيست، بعد روى آيات قرآن دست مى‏گذاشت و مى‏گفت: اين سطر قرآن است و يا آن نيم سطر قرآن است و هكذا.

از او سئوال شد: تو كه سواد عربى - فارسى ندارى از كجا مى‏گويى؟ گفت: كلام [خدا] نور است؛ اين قسمت نورانى است و آن قسمتهاى ديگر تاريك است.(15)

4 - از كربلايى كاظم سئوال شد: كدام كلمات فقط يك بار در قرآن استعمال شده‏اند؟ او شروع كرد به نام بردن كه بعضى از آنها عبارتند از: «مسلمين» و «وجهة» در بقره ؛ «يلوون» و «تلوون» در آل عمران ؛ «تلوا» در نساء ؛ «تعدلوا» و «اعدلوا» در مائده ؛ «مِن حُليهم» و «ولييّى الله» در اعراف ؛ «بدأوكم» و «حُسنَيَين» در توبه و...(16)

چند نكته در خاتمه‏

1 - كسانى كه كربلايى كاظم را ديده‏اند خصوصيات زير را از او نقل كرده‏اند:

الف. سادگى و بى‏آلايشى؛ به طورى كه تا پايان عمر همان قيافه دهاتى و روستايى ساده را داشت.

ب. كم حافظگى و كم استعدادى در مطالب مربوط به غير قرآن؛

ج. بى سوادى؛ كه حتى روزنامه نمى‏توانست بخواند؛ مگر آيات و كلمات قرآن آن را؛

د. با وجود اين اعجاز، ادّعايى نداشت و فقط ادعاى حفظ قرآن داشت؛

ه. از اين كه اين موهبت الهى درباره او انجام شده بود، سوء استفاده مادى نكرد و ثروتى جمع نكرد.(17)

2 - داستان كربلايى كاظم در نوشته‏هاى زير به طور خلاصه يا تفصيل ياد شده است:

روزنامه كيهان و روزنامه اطلاعات، سال 1332 ؛

مجله آسياى جوان، سال 1332 ؛

مجله خواندنيها، سال شانزدهم، شماره 117 ؛

روزنامه نداى حق، در 14 شماره، سالهاى 1334 - 1335 ؛

مجله نور دانش، سال سوم، شماره چهارم ؛

سالنامه نور، سال 1335 ؛

كتاب گنجينه دانشمندان، ج 6 ؛

روزنامه مرد مبارز شهرستان ملاير ؛

مجموعه قصه‏هاى شيرين، نوشته حاج ميرزا حسن مصطفوى ؛

داستانهاى شگفت، تأليف شهيد دستغيب ؛

كتاب «سيد مجتبى نواب صفوى انديشه‏ها و مبارزات و شهادت او» ؛

كتاب اعجاز ولايت.(18)

3 - وقوع اين اعجاز مطالبى را ثابت مى‏كند، از آن جمله:

الف. دليلى است بر حقانيت اسلام و قرآن مجيد؛

ب. نمونه‏اى است از اشراقهاى ربّانى؛

ج. مؤيد علوم خارق‏العاده پيامبران و امامان‏عليهم السلام‏است؛

د. نمونه‏اى از ارتباط با عالم غيب است؛

ه. برهانى است بر حقانيت شيعه - زيرا كربلايى كاظم، شيعه بود و اين موهبت به او شد - ؛

و. پاسخى است به برخى شبهات و اشكالات راجع به جهان غيب؛

ز. دليلى روشن بر محفوظ بودن قرآن كريم از تحريف و كم و زياد شدن است؛(19)

ح. نيز دليلى است بر حقيقت داشتن آثار معنوى برخى اعمال مانند زكات.

وفات كربلايى كاظم‏

كربلايى كاظم در ماه محرم سال 1378 در قم وفات كرد و در قبرستان نو (يعنى قبرستان مرحوم آيةالله حاج شيخ عبدالكريم حائرى) به خاك سپرده شد. قبر او با تابلويى مشخص شده است.(20)

پي نوشت :

1) معجزه قرآن كربلايى كاظم، سيد ابوالفتح دعوتى، ص 29.

2) معجزه قرآن كربلايى كاظم، سيد ابوالفتح دعوتى، ص 27.

3) سوره اعراف (7) آيات 54 - 59.

4) معجزه قرآن كربلايى كاظم، ص 55.

5) همان، ص 65.

6) همان، ص 68.

7) همان، ص 71 تا 73. در آن ايام شهريه يك طلبه متأهل حدود پانزده تا سى تومان بوده است.

8) همان، ص 85.

9) همان، ص 83 و 86.

10) همان، ص 87.

11) همان، ص 88.

12) همان، ص 88 و 89.

13) همان، ص 89.

14) سوره هود (11) آيه 48.

15) همان، ص 95.

16) همان، ص 108.

17) داستان كربلايى كاظم، مؤسسه در راه حق، ص 12.

18) همان، ص 15.

19) همان، ص 10.

20) همان، ص 10.